

تصویر متعارض از پیامبر اسلام (ص) در آثار فلاسفه قرن هجدهم فرانسه

سید روح الله حسینی^۱

چکیده

زمان حاضر، بیش از هر زمان دیگری، نیازمند گفت‌وگوی سازنده میان تمدن غربی و اسلامی است؛ در غیر این صورت، خطر تداوم تصویری منجمد، کلیشه‌ای و مشکوک از یکدیگر باقی می‌ماند که ریشه در ترس از «دیگری» دارد و با رویدادهای معاصر دوباره احیا شده است. زیربنای تمدن اسلامی، قرآن کریم و شخصیت پیامبر گرامی اسلام (ص) است. پژوهش حاضر به بررسی مبانی فکری تصویر پیامبر اسلام (ص) در ذهنیت غربی اروپای مدرن می‌پردازد؛ ذهنیت‌ای که فلسفه قرن هجدهم فرانسه - یعنی عصر روشنگری - پایه و اساس آن را تشکیل می‌دهد. این مطالعه نشان می‌دهد که تصویر پیامبر اسلام (ص) در آثار بنیان‌گذاران و نمایندگان برجسته روشنگری فرانسه - از جمله ولتر، مونتسکیو و دیگران - چگونه شکل گرفته و نمود یافته است: تصویری دوگانه که ترکیبی از تحسین به عنوان قانون‌گذار و شخصیت تاریخی بزرگ، و همزمان ادامه سنت‌های منفی قرون وسطایی است. شناخت دقیق این تصویر، گامی ضروری برای عبور از کلیشه‌ها و زمینه‌سازی گفت‌وگوی تمدنی اصیل به شمار می‌رود.

واژگان کلیدی:

پیامبر اسلام (ص)، عصر روشنگری، فلاسفه فرانسه، تصویر دوگانه، ولتر، تمدن اسلامی.

^۱ دانش پژوه دکتری تاریخ معاصر جهان اسلام، گروه تاریخ تمدن اسلامی، مجتمع تاریخ سیره و تمدن اسلامی، جامعه المصطفی العالمیه، قم، افغانستان. رایانامه: rohalah_hoseini@miu.ac.ir.

مقدمه

در قرن دوازدهم میلادی بود که اروپای مسیحی، درست پس از شکست در جنگ‌های صلیبی، آغاز به یادگیری تمدن اسلامی کرد. از این رو، مطالعات شرق‌شناسی پدید آمد. البته این مطالعات صرفاً برای اهداف دینی بود و هدف اصلی آن، تحریف تصویر اسلام به شمار می‌رفت. آنچه رنسانس دوم شرق‌شناسی نامیده شد، در قرن شانزدهم به دلایل سیاسی رخ داد و همچنان کم‌وبیش به روح دینی مسیحی وابسته باقی ماند. آغاز شرق‌شناسی مدرن در قرن هفدهم، به‌ویژه در سال‌های پایانی آن، به لطف کارهای بارتمی دریلو و شاگردش آنتوان گالان شکل گرفت. مطالعات شرق‌شناسی و ترجمه آثار شرقی، اهداف گوناگونی را دنبال می‌کردند؛ یا اساساً ادبی مانند کارهای گالان، یا مذهبی با دانشمندانی پروتستان همچون بیلیاندر، پوکوک، هاتینگر، یا طرح‌های معماری مانند آثار آ. رولان. پس می‌توان دو مرحله اصلی در نگاه غربی به شرق مسلمان تشخیص داد؛ مرحله نخست در قرن دوازدهم رخ داد و مرحله دوم مربوط به قرن‌های شانزدهم و هفدهم بود. پیامبر اسلام در متون فرانسوی قرن هجدهم، همزمان به عنوان مردی بزرگ، قانونگذار، پیامبر و همچنین شیاد^۱ و فریبکار؛ بر پایه سنت کلیسای غربی از زمان جنگ‌های صلیبی، معرفی شده است. همه این صفات در اندیشه روشنگری مورد بحث قرار گرفت. اکثر فیلسوفان عصر روشنگری کوشیدند دیدگاه غرب مسیحی از قرون وسطی تا آن زمان را اصلاح کنند، دیدگاهی که پیامبر اسلام را اغلب منفی می‌نگریست. هرچند برخی نویسندگان از شخصیت پیامبر به عنوان سلاحی برای حمله به مسیحیت و پیروان آن، به طور دقیق‌تر به کاتولیک و کشیشان، استفاده می‌کردند. آنها اسلام و پیامبر آن را با هدف نقد اقدار مذهبی کلیسا، زمانی که با اقتدار سیاسی متحد شده بود (اتحاد مقدس)، مورد انتقاد قرار می‌دادند. این مسئله شاید بتواند تصویر سیاهی را که از پیامبر در برخی موارد نشان می‌دادند توجیه کند، با توجه به اینکه مدارا برای بسیاری از فیلسوفان عصر روشنگری مسئله‌ای بسیار مهم بود.

^۱ در ترجمه، برخی واژه‌های نامناسب و نادرستی که در مورد پیامبر اسلام (ص) به کار رفته، عیناً از متن اصلی برگردانده شده است. این کار تنها به دلیل پابندی به متن اصلی و جلوگیری از انحراف ذهن خواننده از محتوای نوشته صورت گرفته است. بدیهی است که این واژه‌ها به هیچ‌وجه بیانگر دیدگاه مترجم نیست و صرفاً بازتاب عبارات متن اصلی است. برای هشدار به خواننده، از علامت تعجب در کنار این واژه‌ها استفاده شده است. از این‌رو، پیشاپیش از خوانندگان گرامی بابت آوردن این عبارات در متن ترجمه‌شده پوزش می‌خواهیم. (مترجم)

تداوم و گسست

از قرن دوازدهم هیچ تغییر شگرفی در گفتمان اروپا نسبت به جهان اسلام رخ نداده بود. تنها استثنای قابل ذکر، اثر «کتابخانه شرقی» است. اما اولین کتابی که در اواسط قرن هجدهم به طور حقیقی از نگاه قرون وسطایی جدا شد، کتاب «زندگی محمد (ص)» نوشته کنت هانری دو بولنویلیه^۱ (۱۶۵۸-۱۷۲۲) بود. این کتاب برای اولین و آخرین بار در سال ۱۷۳۰ منتشر شد. عنوان کامل اثر «زندگی محمد (ص)، تأملاتی در باب مذهب محمدی و آداب و رسوم مسلمانان» بود.

این کتاب رویکردی نوین به تمدن اسلامی داشت. بولنویلیه برای اولین بار در زبان فرانسوی، املائی نزدیک به تلفظ عربی نام پیامبر را به کار برد^۲ و از محمد (ص) در برابر اتهامات غرب که از زمان جنگ‌های صلیبی به ارث رسیده بود، دفاع کرد. میل به ثبت حقیقت درباره پیامبر و دین اسلام، او را به مطالعه دقیق سنت‌ها، آداب و رسوم مسلمانان و داستان‌ها و افسانه‌های دوران باستان سوق داد. همچنین او از اثر «کتابخانه شرقی»، به ویژه مقاله «القرآن» بارتلمی، بهره برد و متأسف بود که چنین اثر گرانبهایی تنها پس از مرگ نویسنده‌اش کشف شده بود.

تلاش بولنویلیه در «زندگی محمد (ص)» به تغییر دیدگاه اندیشمندان غرب نسبت به مسلمانان کمک کرد، زیرا نویسنده شخصیت پیامبر را نه به عنوان یک پیامبر، بلکه به عنوان یک سیاستمدار و نقطه عطفی مهم در تاریخ تمدن بشری بررسی و تحسین می‌کند. از این رو، هانری دو بولنویلیه را می‌توان در مقایسه با هم‌عصرانش مترقی دانست. او شهادت آن را داشت که بگوید محمد مرد بزرگی بود که معرفت وحدت خدا را به ارمغان آورد. البته باید افزود که قسمت سوم این کتاب، نگاه اروپای مسیحی را نسبت به پیامبر دارد و نه سبک و نه مدارای دو بخش اول را همراه ندارد.

ولتر این کتاب را خوانده بود و دو بار آن را نقد کرده، یک بار در کتاب «لویی چهاردهم» و

^۱ هانری دو بولنویلیه، کنت دو سن‌سار، در یازدهم اکتبر ۱۶۵۸ در سن‌سار زاده شد و در ۲۳ ژانویه ۱۷۲۲ در محله سنت‌یوستاش پاریس درگذشت. او مورخ و اخترشناس فرانسوی بود و از نخستین اندیشمندانی به شمار می‌رود که هنر حکمرانی را علمی مستقل دانست. آراء و اندیشه‌های او در میان هم‌عصرانش - از جمله مونتسکیو و ولتر که او را پدر اندیشه آزاد می‌خواندند - شناخته شده، مشهور و موضوع بحث و بررسی بود. (مترجم)

^۲ در زبان فرانسه، تا پیش از نگارش این کتاب، از واژه‌ی «مِهْمِیت» استفاده می‌شد؛ اما نویسنده در این اثر، از لفظ «مُحَمَّد» برای نام‌بردن از پیامبر گرامی اسلام بهره برده است. (مترجم)

یک بار در نامه ۲۱ دسامبر ۱۷۴۰ خطاب به فردریک دوم: «کنت بولنویلیه چند سال پیش زندگی این پیامبر دروغین را نوشته است و در آن سعی کرده او را به عنوان مردی بزرگ که خداوند آسمان او را برای مجازات مسیحیان و تغییر چهره جهان انتخاب کرده، معرفی کند.» (روسو، ۱۹۶۹: ۲، ۴۱۷) در «ملحقات رساله‌ای در باب اخلاق»، دوباره به این موضوع پرداخته و از ایده بولنویلیه انتقاد می‌کند که بر اساس آن «محمد (ص) از سوی خداوند برای مجازات مسیحیان شرق که زمین را با نزاع‌های مذهبی خود پر از خون کرده‌اند، پرستش تصاویر را به شرم‌آورترین نوع بت‌پرستی سوق داده‌اند و مریم، مادر عیسی را واقعاً می‌پرستیدند، فرستاده شده است.» (ولتر، ۱۹۹۰: ۲، ۹۱۵)

ولتر بعدها نظر خود را عوض می‌کند. او در سال ۱۷۶۷ با الهام مستقیم از کتاب «زندگی محمد (ص)»، به مقایسه شخصیت محمد (ص) و مسیح می‌پردازد و او را بالاتر از حضرت عیسی می‌داند و از بولنویلیه به عنوان دانشمندترین در تاریخ یاد می‌کند.^۱

مونتسکیو نیز نسخه‌ای از کتاب «زندگی محمد (ص)» را در اختیار داشته و به آن در برخی آثار خود ارجاع داده است، به ویژه هنگامی که در رابطه با آداب مسلمانان صحبت به میان می‌آورد. به عنوان مثال در «روح القوانين» می‌گوید مسلمانان گوشت خوک نمی‌خورند. (ولتر، ۱۹۵۱: ۷۳۳)

بولنویلیه ذهنی روشن داشت که توانست بر موانع درک تمدن‌های مختلف در آن زمان و بر جزم‌اندیشی قرون وسطایی نسبت به تمدن اسلامی غلبه کند. کتاب بولنویلیه نشان‌دهنده نقطه عطفی در بینش غربی نسبت به جهان اسلام است، نگاهی بازتر که حدود سی سال بعد، در کتاب «رساله‌ای در باب اخلاقیات» خود را نشان داد. مایه تأسف است که این نوع تحقیقات بدون آینده باقی ماند و خود جامعه‌مداری^۲ غربی این گشایش را به سوی دیگری خفه کرد و «زندگی محمد» تجدید چاپ نشد. اما کشف جهان خارج از اروپا و خارج از مدیترانه، اروپا را تکان داد و جهان‌شمولی مسیحیت را در بحران قرار داد و در نتیجه مقاومت‌های آزادی‌خواهانه برانگیخته شد. تهدیدی مبهم که از اعماق دریای مدیترانه آمد، دین اسلام و پیامبر آن از قرون وسطی در

^۱ «لانژ» (تعدادی از آثار غیرنمایشنامه‌ای)، این کتاب توسط ولتر در سال ۱۷۶۷ نوشته و منتشر شد.

^۲ اتنوسانتریسم (خودجامعه‌مداری یا قوم‌مداری نیز ترجمه شده است)، رویکردی است که در آن ویژگی‌های اخلاقی، اجتماعی و دینی جوامع (اقوام) دیگر را با معیارهای جامعه یا قوم خود می‌سنجند و تفاوت‌های آنان را نشانه‌ای از ناهنجاری تلقی می‌کنند. (مترجم)

معرض یک لینچ فرهنگی قرار گرفته بودند. رد این تمدن، حقیقت را تقریباً ناشناخته، بیگانه اما بسیار نزدیک و یکی از عناصر تشکیل‌دهنده هویت غربی قرار داد. با وجود طرد غربی‌ها به دلایل سیاسی و مذهبی، هویت غربی از طریق این دیگری «منفور» شکل می‌گیرد.

همفری پریدو (۱۶۴۸-۱۷۴۲)، اسقف شهر ورچستر و استاد زبان عبری در کالج کریس چرچ، در سال ۱۶۹۷ کتاب «ماهیت واقعی زندگی محمد (ص) شاید، گردآوری شده از زبان‌های عربی، فارسی، عبری، کلدانی، یونانی و لاتین» را نوشت که به طور کامل به زندگی حضرت محمد (ص) پرداخته است. نقل قول زیر نشان می‌دهد که اسقف انگلیسی چقدر با دیدگاه قرون وسطایی اسلام مرتبط است:

این وضعیت ناگوار دین در مشرق زمین بود که محمد (ص) را وادار کرد تا به بهانه ایجاد فرقه الهی در آنجا حکومتی ایجاد کند و برای اینکه همه مردمی را که می‌خواست تحت سلطه خود درآورد کنترل کند، مخلوطی از یهودیت بد، مسیحیت فاسد و بت‌پرستی عرب را به عنوان دین الهی و در واقع سم مهلکی ساخت که نیمی از جهان را آلوده کرد. (پریدو، ۱۷۱۸: ۱۹)

لحن پریدو دقیقاً یاد نویسندگان قرون وسطی را زنده می‌کند که نوشته‌هایشان ارزش تاریخی ندارند و فقط به الزامات تبلیغاتی پاسخ می‌دادند. کتاب پریدو بخشی از مبارزه کلیسای انگلیسی در پایان قرن هفدهم و آغاز قرن هجدهم علیه سوسینین‌ها است که به دلیل اعتقاد به یگانگی خدا، با آنها دشمنی می‌کردند.

به نظر می‌رسد که پریدو اساساً سوسینیانسم را هدف قرار داده و این «فرقه» را به دلیل اتخاذ اصولی الهام‌گرفته از روح اسلام، مانند رد الوهیت عیسی مسیح و نفی تثلیث، سرزنش می‌کند.

این کتاب اطلاعات اشتباه فراوانی ارائه می‌دهد که بعضاً مورد استفاده مونتسکیو و ولتر نیز قرار گرفته است. به عنوان مثال مکان شهر مکه را در کنار رودخانه خیبر ذکر می‌کند یا می‌نویسد که حضرت محمد (ص) در سن ۵ سالگی با حضرت خدیجه ازدواج می‌کند و شب زفاف آنها در سن ۸ سالگی است. (پریدو، ۱۷۱۸: ۷۱)

«محمدان، چه ترک، چه عرب و چه فارس، منحرف هستند، زیرا قانون آنها و مؤسس آن منحرف است. این انحراف نهایی است زیرا همه چیز آنها «جعلی» است.» (پریدو، ۱۷۱۸: ۸۱)

همین قضاوت چند سال بعد توسط جورج گاگنیه در سال ۱۷۳۲ هنگامی که کتاب «زندگی محمد (ص)» را نوشت، تکرار شد. جورج گاگنیه منبع اصلی ولتر برای نوشتن تئاتر «تعصب یا

محمد (ص) پیامبر» در سال ۱۷۳۹، اجرا شده در سال ۱۷۴۲، بود. همچنین سفر شبانه پیامبر از مکه به بیت المقدس و عروج به آسمان هفتم با ارجاع به همین کتاب در «فرهنگ لغت فلسفی» مورد تمسخر واقع شده است.

محمد (ص)، مَهْمَه، مَهْمَتَان، مَهْمَتَانِیسْم.^۱

این نشان می‌دهد که زبان فرانسه املائی مشخصی برای نام پیامبر نداشته است. این روش نوشتن از فرانسه قرون وسطا تا فرانسه مدرن در حال تغییر بوده است. در فرهنگ لغت ترووکس حتی املاهای قدیمی‌تری نیز می‌یابیم: مَهْمَه، مَهْم، مَهْن.^۲ در فرانسه قرون وسطا از کلمه مَهْم^۳ برای بتی استفاده می‌شد که به عقیده آنها مسلمانان آن را می‌پرستیدند. همچنین کلمه مَهْمَری^۴ وجود داشت در قرن دوازدهم، که به معنای «معبد کافران، عموماً اسلام، سرزمین اسلام و یک بت» استفاده می‌شد. جالب است که همین کلمه در قرن سیزدهم برای مسجد، معبدی نزد ترک‌ها استفاده می‌شد. در فرهنگ لغت ترووکس نسخه ۱۷۵۱ آن آمده که کلمه مَهْمَه برای تمام مواردی استفاده می‌شود که مرتبط با تمدن اسلامی باشد. در فرانسه قرن هجدهم نیز غالباً موارد از این کلمه استفاده شده است. سپس تلفظ آفریقایی شمالی، مَحْمُود^۵ و بعد از آن تلفظ عربی که محمد و احمد^۶ است.

پیامبر اسلام در متون فرانسوی قرن هجدهم، همزمان به عنوان مردی بزرگ، قانونگذار، پیامبر و همچنین شیاد! و فریبکار!^۷ پیرو سنت کلیسای غربی از زمان جنگ‌های صلیبی معرفی

^۱ Mohammed, Mahomet, Mahométan, Mahométanisme.

^۲ Mahumet, Mahum, Mahon.

^۳ Mahom.

^۴ Mahomérie.

^۵ Mahummad.

^۶ Mohammed, Ahmed.

^۷ با احترام و پوزش قبلی به خواننده^۸ محترم، توضیح داده می‌شود که برخی واژگان نامناسب و نادرست در مورد پیامبر گرامی اسلام (ص) که در این ترجمه آمده، عیناً برگردان واژگانی است که نویسنده در متن اصلی به کار برده است. این رویکرد تنها برای حفظ وفاداری به متن اصلی و نیز روشن نگه داشتن دیدگاه نویسنده و جلوگیری از انحراف ذهن خواننده اتخاذ شده است. برای هشدار و اشاره به غیرقابل قبول بودن این الفاظ، علامت تعجب (!) در کنار آن‌ها افزوده شده است. از این‌رو، پیشاپیش از خوانندگان گرامی بابت حضور این واژگان در متن عذرخواهی می‌کنیم.

شده است. همه این صفات در اندیشه روشنگری مورد بحث قرار گرفته است. اکثر فیلسوفان عصر روشنگری سعی بر اصلاح دیدگاه غرب مسیحی از قرون وسطی تا آن زمان داشتند. هرچند برخی از نویسندگان از شخصیت پیامبر به عنوان سلاحی برای حمله به مسیحیت و پیروان دین آن، به طور دقیق‌تر به کاتولیک و کشیشان استفاده می‌کردند. آنها اسلام و پیامبر آن را با هدف حمله به اقتدار مذهبی کلیسا، زمانی که با اقتدار سیاسی متحد شده بود، اتحاد مقدس، نقد می‌کردند. این مسئله شاید بتواند تصویر سیاهی را که از پیامبر در برخی موارد نشان می‌دادند توجیه کند، با توجه به اینکه در نزد بسیاری از فیلسوفان عصر روشنگری مدارا، مسئله بسیار مهمی بود.

برای محکوم کردن اعمال تعصب‌آمیز مسیحیان، پیامبر را نماد متعصبان مذهبی نشان می‌دهند. در تئاتر از شخصیت او برای انتقال ایده‌های فلسفی استفاده می‌شود که به دنبال نسبی‌سازی باورهای دینی است. شخصیت او، در اثری به نام «نام‌های به دالامبر»، به موضوع مجادله ادبی و فلسفی بین ولتر و روسو تبدیل می‌شود و همچنین نشانه تنش بین فرهنگ روشنگری و فرهنگ سنتی یا ارتجاعی بود که توسط مردم در ربع آخر قرن تجربه شده بود.

قرن هجدهم اما، شاهد پیشرفت قابل توجهی با توجه به دیدگاه غربی از تصویر پیامبر نیز بود. واژه «فریکار» که قرن‌ها متداول شده بود، به شارع، مرد با فضیلت و همچنین پیامبر تغییر یافت. حتی می‌توان به تبعیت از ام. رودینسون اعلام کرد که کل قرن هجدهم پیامبر را «مبلغ دین طبیعی و عقلانی، به دور از حماقت صلیب» (رودینسون، ۱۹۷۱: ۳۵۱) می‌دیدند. علیرغم این نظر، دیدگاه فلاسفه روشنگری در مورد پیامبر را باید در کلیت آثارشان در باب دین فهمید و این گفتمان متنوع است. به استثنای آثار معدودی مانند «زندگی محمد»، «رساله‌ای در باب اخلاقیات» یا «فرهنگ لغت فلسفی»، و چند نوشته از روسو، دیدگاه این نویسندگان در نهایت به دیدگاه کلیسایی که نشان‌دهنده محمد (ص) در قالب فریکار، برای محکوم کردن اسلام به عنوان رقیب مسیحیت، نزدیک‌تر است. با گسترش تفکر روشنگری، اما، این دیدگاه کم‌کم تغییر کرد: محمد (ص) نیمه اول قرن هجدهم با محمد (ص) نیمه دوم قرن متفاوت بود.

محمد (ص) از دیدگاه غرب مسیحی

برای دانستن اینکه اندیشه روشنگری تا چه اندازه تصویر منفی پیامبر را در اروپای مسیحی تغییر داد، لازم است مروری بر تاریخچه این مسئله قبل از قرن هجدهم داشته باشیم.

ادبیات قرون وسطی محمد (ص) را به عنوان جادوگری! نشان می‌دهد که با جادو و نیرنگ خود کلیسا را در آفریقا و شرق ویران کرد و با اجازه دادن به شهوت دارای موفقیت‌های دوچندان شد. افسانه‌های فولکلور، ادبیات کلاسیک، متون بیزانسی درباره اسلام، همگی، داستان‌هایی در مورد مسلمانان نشر می‌کردند که با نفرت کلیساییان تحریف شده بود. از چه نظر این دیدگاه ادبی افسانه‌ای است؟ رودینسون پاسخ می‌دهد که این دیدگاه از ادبیات برای «عموم مردم»، همانطور که اغلب اتفاق می‌افتد، به شکل دادن تصویری مشغول شده بود که قصد برانگیختن علاقه خواننده را داشت و به طرفداران وابسته به تحریفات ایدئولوژیک تعلق داشت که نفرت را نسبت به دشمنان کلیسا برانگیخت. از آن جمله می‌توان به «آواز رولان» اشاره کرد که در آن محمد به یکی از بت‌هایی تبدیل می‌شود که توسط سارازین‌ها مورد پرستش قرار می‌گیرد. (رودینسون، ۱۹۸۲: ۲۷)

در زمان اصلاحات،^۱ مرسوم بود که بین محمد (ص) و دجال، «ویرانگر جهان مسیحیت» مقایسه می‌شد یا گاه در عین حال به عنوان شبه‌پیامبر معرفی می‌شد. بازنمایی پیامبر به عنوان یک دجال! بیشتر از یک شبه‌پیامبر بود، ادبیات اروپایی در دوره اصلاحات همچنان اروپاییان را با مهمترین ویژگی داستانی آن زمان یعنی تخیل تغذیه می‌کرد. قیام بر ضد خدا، قیام علیه احکام او و قیام بر ضد اراده او که توسط مسیح آشکار شده بود. یک قدرت ویرانگر، با ظلم نامحدود و معطوف به پادشاهی‌ها، پیوسته به دنبال آن بود که مردم مسیحی را از راه راست و ایمان به خدا به دور کند. (واری، ۱۹۷۸: ۱۱۲)

در واقع، اصلاح‌طلبان برای اشاره به پاپ کلیسای کاتولیک روم، تصویر پیامبر را تحریف می‌کردند. لوتر، در بسیاری از موارد، «خط موازی بین محمد (ص) و پاپ، اسلام و پاپیسم ترسیم می‌کرد و آنها را بزرگترین دشمنان ایمان واقعی مسیحی قلمداد می‌کرد.» (واری، ۱۹۷۸: ۱۴) غیرمعمول نیست که در لوتر این ایده را پیدا کنیم که پاپ دجال و محمد (ص)، شیطان سیاه است. همواره یک تشابه ضمنی بین مسلمانان و پاپیست‌ها وجود داشت. این تشابه سلاح پروتستان علیه کاتولیک بود، فیلسوفان روشنگری اما، بیشتر از این هم انتقاد می‌کنند زیرا آنها نه فقط به کاتولیک بلکه به خود مسیحیت حمله می‌کنند. این تصویر تا اوایل نیمه دوم قرن هجدهم در تخیل غربی باقی ماند، به استثنای اثر بولتویلیه که قبلاً در مورد آن صحبت شد.

^۱ زمان اصلاحات مذهبی از سال ۱۵۱۹ تا ۱۷۱۲. (مترجم).

تولد افسانه‌ای

اگر حضور جامعه مسلمان در نوشته‌های مونتسکیو بسیار مشهود است، شخص پیامبر به ندرت در آن ظاهر می‌شود. این با دیدگاهی که مونتسکیو از اسلام دارد، توضیح داده می‌شود که بیش از هر چیز با اسلام شیعی، به ویژه در نامه‌های فارسی مطابقت دارد. این رمان نامه‌نگارانه به علی - املائی هالی - بیشتر از محمد (ص) اهمیت می‌دهد، زیرا شخصیت اصلی اوزبک یک مسلمان شیعه است. با این وجود مونتسکیو سه نامه را به محمد (ص) اختصاص می‌دهد. نامه‌های ۱۸، ۳۹ و ۹۳. نامه ۳۹ اختصاص به تولد محمد (ص) دارد. خواننده با تولدی خیالی مواجه است که در آن افسانه با حقیقت آمیخته می‌شود. مونتسکیو این تولد را به عنوان یک رویداد افسانه‌ای یا اسطوره‌ای نشان می‌دهد. یکی از دوستان ازبک به نام حاجی ایبی شب تولد محمد (ص) را اینگونه برای بن یوشع، یهودی تازه مسلمان شده، تعریف می‌کند:

«در آن شب خداوند بین زن و مرد حائل قرار داد که هیچکدام نتوانستند از آن عبور کنند. صدایی از بهشت شنیده شد: «دوست وفادارم را به دنیا فرستادم.» او ختنه‌شده به دنیا آمد و از بدو تولدش شادی بر چهره‌اش ظاهر بود. زمین سه بار لرزید، گویی خودش زاییده است. همه بت‌ها سجده کردند. تاج و تخت پادشاهان فرو ریخت. شیطان را به قعر دریا انداختند و تنها پس از چهل روز شنا بود که از پرتگاه بیرون آمد و به کوه قابل^۱ گریخت. نسل‌های پرندگان و ابرها و بادها و همه دسته‌های فرشتگان برای تربیت این فرزند گرد هم آمدند و این امتیاز را به مناقشه پرداختند. پرندگان با صدای جیر جیر گفتند که بلند کردن او برایشان راحت‌تر است، و به راحتی می‌توانند با میوه‌ها او را بزرگ کنند. بادها ناله می‌کردند و می‌گفتند: او برای ماست، زیرا می‌توانیم خوشبوترین بوها را از همه جا برایش بیاوریم. ابرها گفتند، نه بر ماست که او سپرده شود، زیرا او را همیشه از خنکی آب‌ها آگاه خواهیم کرد. پس از آن فرشتگان خشمگین فریاد زدند: پس ما چه کنیم؟ اما صدایی از بهشت شنیده شد که به همه نزاع‌ها پایان داد: او از دست انسان‌ها خارج نمی‌شود، خوشا به حال سینه‌هایی که او را شیر می‌دهند، و دست‌هایی که او را لمس می‌کنند و خانه‌هایی که در آن ساکن خواهد شد و بستری که در آن آرام خواهد گرفت.»

این بازنمایی با آن چیزی که در قرون وسطی بیان شده بود و پیامبر را بت ساختند چندان فاصله‌ای ندارد. پییر بیل، اما، چنین برداشت افسانه‌ای از تولد پیامبر را رد کرد. او در مقاله «محمد

^۱ کوه قابل که پشت جمره عقبه قرار دارد. (مترجم).

(ص) «در کتاب فرهنگ لغت تاریخی و انتقادی نوشت: «این بسیار قابل توجه است که او معجزه‌ای نکرد با این حال پیروانش چیزهای زیادی را به او نسبت می‌دهند. آنها حتی ادعا می‌کنند که تولد او با شرایطی چنان معجزه‌آسا همراه بوده که نمی‌توان به اندازه کافی شگفت‌زده نشد.» متن موتسکیو نشان می‌دهد که ادبیات قرون وسطایی در رابطه با این موضوع، به طور کامل از نوشته‌های فیلسوفان قرن هجدهم ناپدید نشده است.

از «فریکار» تا قانونگذار

این کلمه صفتی بوده در غرب از جنگ‌های صلیبی تا نیمه اول قرن هجدهم که به عنوان ویژگی پیامبر به او نسبت می‌دادند. به این معنا که او فریکاری بزرگ بوده که مردم را گول زده است. یکی از دلایل دیگر استفاده از این مضمون فریکار به جریان‌های عرب دوره عباسی برمی‌گردد که در درستی و صحت مضامین اسلام تردید کردند بدون اینکه وحی قرآن را زیر سوال ببرند. البته مضمون فریکار در سراسر سنت غربی یافت می‌شود، حداقل از زمان فردریک دوم که در آن زمان سه فریکار!؛ موسی (ع)، عیسی (ع) و محمد (ص)، هر یک به سبک خاص خود، آگاهی بشری را برای مقام مذهبی و سیاسی قربانی کردند. (گودرف، ۱۹۷۲: ۱۱۴)

افسانه سه فریکار بار دیگر در دوره رنسانس نمایان شد و این بار برای آن بود که مردم به بیخدایی تشویق شوند. البته که هدف اصلی آن در ابتدا نابودی احساس ضد مسیحی در حال توسعه بود زیرا در این مضمون موسی (ع) رهبر این شورش مردمی است و عیسی (ع) تنها به عنوان قربانی نمایان می‌شود و محمد (ص) بر آتش این شورش می‌دمد. (درباره مضمون سه فریکار، مرکز مطالعات فرانسوی، شماره ۹۱، ۱۹۸۷، صفحه ۲۸)

آثار نویسندگان فرانسه قبل از قرن هجدهم تصویر منفی شدیدی از شخصیت پیامبر را برای ما آشکار می‌کند تا اسلام را در نظر مؤمنان مسیحی منفور کند. اما این تصویر با فلسفه روشنگری که سعی در قطع پیوند دین و جامعه دارد شروع به تغییر می‌کند که این تغییر به دلیل نسبی شدن باورها و تأثیر انتشار آثار فلسفی و تاریخی است. البته نزد این نویسندگان هم هماهنگی کامل حتی در تمام آثار یک نویسنده هم مشاهده نمی‌شود اما هرچه به انتهای قرن نزدیک می‌شویم که در آن مدارای مذهبی، اطلاعات صحیح، آگاهی، صنعتی و مدرن شده جامعه و دوری از قرون وسطی و رنسانس بیشتر نمود پیدا می‌کند، این تغییر دیدگاه نسبت به پیامبر و دین اسلام سریعتر و با وضوح بیشتری اتفاق می‌افتد.

در آثار ولتر واژه فریبکار برای تعیین پیامبران دروغین به کار برده می‌شود و به همین دلیل است که بسیاری از پیش‌گویی‌های عهد عتیق را مورد تردید قرار می‌دهد. البته حمله فیلسوف به فریبکاران بخشی از آموزه خداواری بدون پذیرش وحی او است. ولتر، تا سال ۱۷۴۵، محمد را یک فریبکار، «پیامبر دروغین»، «متعصب» و «منافق» اما بعد در آثارش همین «فریبکار» تبدیل به «مرد بزرگ» می‌شود. پیش از سال ۱۷۴۵، منابع او در مورد تمدن اسلامی آثاری از «سنت مؤمنانه دشمن بنیانگذار اسلام» است، این آثار دارای سابقه طولانی خصومت بین غربی‌ها و شرق مسلمان بودند. ولتر قبل از تحقیقاتش برای مستندات تاریخی کتاب «قرن لویی چهاردهم» و کتاب «رساله‌ای در باب اخلاقیات»، با محمد (ص) دشمنی می‌کند، اما این تحقیقات مبتنی بر کاوش ریزبینانه، دقت در صحت منابع، آشنایی با زبان عربی، دوری از تعصب و نزدیکی به مدارای مذهبی دیدگاه او را تغییر می‌دهد و سپس از دیدن اینکه در محمد (ص) یک بی‌سواد ببیند، خودداری می‌کند. (پومو، ۱۹۵۵: ۱۵۷)

بی‌سوادی پیامبر اسلام از نظر ولتر بعید به نظر می‌رسد. این فیلسوف آن را تنها اختراع راهبان مسیحی می‌داند که بر محمد خشمگین شدند و در مورد او این همه حرف‌های احمقانه گفتند و ادعا کردند که او نمی‌تواند بنویسد. وی این مسئله را در مقاله «القرآن» در فرهنگ لغت فلسفی خاطرنشان کرده است. ولتر نمی‌تواند تصور کند مردی که «تاجر، شاعر، قانونگذار و حاکم بوده نتواند نام خود را بنویسد». همانطور که در همان مقاله آن را دوباره بیان می‌کند. این عقیده برخلاف آنچه او قبلاً در نامه‌های فلسفی، نامه هفتم، به کنایه نوشته بود: «محمد بی‌سواد، به آفریقا و آسیا دین هدیه داد.»

صفت فریبکار، در آثار دیدرو نیز مشاهده می‌شود. او در اثر «عذرخواهی پدر پراد» می‌نویسد: «اینکه محمد (ص)، این فریبکار بزرگ!، خرافاتی را به نام دین از آسمان‌ها به زمین آورده است و آن را با حجاب مقدس وحی پوشانده، تنها رویایی بیش نیست که فریبکاری او را نشان می‌دهد.» با این حال بافت تاریخی قرار دادن این متن در دایرةالمعارف، در دوران تعلیق آن، به اتهام بی‌دینی و نشر گرایش‌های ضد مسیحی، قابل توجه است.

نگاه نو

متعاقباً، روشنگری جایگاه خود را با توجه به نامش به دست آورد و نویسندگان به تدریج خود را از بینش قرون وسطایی رها کردند تا تصویر پیامبر نزد آنان، سپس مردم و آیندگان از یک

«فریکار بزرگ» به یک «مرد بزرگ» تغییر کند. این تغییر دیدگاه در گفتمان ولتر که با سیطره‌اش به تاریخ عمومی در «رساله‌ای در باب آداب و رسوم و روح ملت‌ها» مشهود است و از منابع به ارث رسیده از قرون وسطی جدا می‌شود و به لطف قرائت جدیدش از ترجمه قرآن توسط جی. سیل، پیشگفتار آن، مشاهدات انتقادی و تاریخی او از اسلام محمدی، نمایش شخصیت پیامبر به طور اساسی تغییر کرد.

با این حال، پیش از این گام مهم در اندیشه فرانسوی، این مهم در اثر مترقی و بدیع کنت دو بولنویلیه، «زندگی محمد (ص)»، اتفاق افتاد. این کتاب که گامی قابل توجه در پیشرفت گفتمان اروپایی در مورد تمدن اسلامی است، استدلال می‌کند که محمد (ص) یک «مرد بزرگ» است. نویسنده همانطور که خودش می‌گوید با دلیل «عادلانه» به این قضاوت مثبت رسیده است. تربیت فکری او، در سپیده‌دم روشنگری، او را به سوی آزادی اندیشه سوق داد، به دور از دید محدود نسبت به محمد (ص) که در زمان او غالب بود. از نظر او محمد (ص) همانند سایر پیامبران دیگر پرستش ستارگان را محکوم کرد، نه به عنوان یک «توافق منطبق شده با فساد اراده یا افراط در عقیده بلکه به عنوان تصحیح اندیشه رایج». زیرا نظم طبیعی امور چیزی جز اجرای اراده حق تعالی نیست. (بولنویلیه، ۱۷۳۱: ۱۵۲)

استدلال نویسنده در سطرهای کتابش نشان می‌دهد اندیشه او فراتر از ایده‌ها و پیش‌داوری‌های دریافتی زمان خود قرار می‌گیرد. تعابیری از قبیل افراط در عقیده، اندیشه رایج، نظم طبیعی امور، گواه بر این است که او عقل محض را به دور از تعصبات تاریخی و مذهبی ملاک قرار داده است. ولتر، که اثر بولنویلیه را قبلاً خوانده بود، خاطرنشان می‌کند که او «سعی کرده است محمد (ص) را به مرد بزرگ تعبیر کند که باری تعالی او را برای مجازات مسیحیان و تغییر چهره بخشی از جهان انتخاب کرده است.» (دیدرو، ۱۹۷۰: ۲، ۴۱۷)

اثری که تغییر نگرش ولتر را نسبت به پیامبر اسلام آشکار می‌کند، «فرهنگ لغت فلسفی» است. در این کتاب، بعضی ایده‌ها، به دلیل طولانی بودن مدت نگارش مقالات، با یکدیگر در تضاد هستند. کامل کردن بعضی از مقالات سی سال طول کشیده است، (آغاز تحریر مقاله «شکوه» به عنوان مثال، به سال ۱۷۴۱ برمی‌گردد در حالی که نسخه قطعی آن مربوط به سال ۱۷۶۹ است)، مدتی که دوره تحول در گفتمان او نسبت به اسلام، تمدن اسلامی و پیامبر بوده است. تصویر محمد در این فرهنگ لغت رد پای این تغییرات پیش‌رونده در مفهوم را در بر دارد. نویسنده در مقاله «جزم‌اندیشی» به سبکی طعنه‌آمیز، سفر شبانه و معراج را نقد می‌کند. مقاله

«القرآن» از محمد (ص) «شارلاتانی! والا و جسور» می‌سازد. کلمه شارلاتان در اینجا به معنای عوام‌فریبی است، اما در اصل فروشنده دوره‌گردی است که مواد مخدر می‌فروشد، دندان‌درد را درمان می‌کند و بعداً این کلمه به معنای شخصی بود که «از زودباوری عمومی سوءاستفاده می‌کند، با وعده‌های بزرگ به دنبال شهرت است.» معنای ریشه‌شناختی آن نشان می‌دهد که ولتر، یک قرن قبل از عقاید مارکسیستی، در این معنا از آن استفاده کرده که دین یک افیون است و مردان دین فقط شارلاتان‌هایی هستند که به پیروان خود مواد مخدر می‌دهند تا آنها را به خود و گفتار خود عادت دهند. اما این کلمه در گفتار این فیلسوف معنای دیگری هم دارد: محمد (ص) از نظر او سیاستمدار زبردست است که می‌تواند انسان‌ها را در مورد ایده‌های سیاسی خود متقاعد کند. (ولتر، ۱۹۶۹: ۱۵۰)

ولتر در پیامبر یک دولتمرد می‌بیند که معاصران خود را از پرستش ستارگان و بت‌پرستی برحذر داشت اما از طرف دیگر معجزات منسوب به ایشان، مانند دو نیم شدن ماه را نمی‌پذیرد، معجزه‌ای که در مقاله «القرآن» و در مقاله «عقل سلیم» در فرهنگ لغت فلسفی به تمسخر گرفته شده است. البته او هیچ نوع معجزه‌ای را قبول ندارد زیرا آنها را در تضاد با عقل و قوانین فیزیک طبیعت می‌داند.

روسو اما محمد (ص) را یک قانونگذار هم‌ردیف موسی (ع) و عیسی (ع) می‌داند. این تفکر روسو نشان می‌دهد که قرن هجدهم تا چه اندازه از تفکر سنتی غربی جدا شده بود و نیز می‌توان فهمید چرا نوشته‌های روسو با نوشته‌های مونتسکیو یا ولتر قبل از ۱۷۴۵ متفاوت است. روسو اتهام فریبکاری که سنت مسیحی از جنگ‌های صلیبی به بعد علیه پیامبر وارد می‌کند را رد می‌کند. ژان استاروبینسکی در مقدمه اثر روسو به نام «رساله‌ای در باب منشأ زبان‌ها» می‌نویسد: «نیروی متقاعدکننده فصاحت محمد (ص) نمونه‌ای از زبانی است که هنوز هم با تمام انرژی خود وجود دارد. این مثال فقط ارزش توضیحی ندارد، بلکه ارزش جدلی دارد، زیرا فرصتی برای انتقاد از اروپاییانی است که نمی‌دانند چگونه خود را جای دیگران بگذارند و شور و شوق مسلمانان را خنده‌دار می‌دانند. حمله به طور ضمنی علیه ولتر است، نویسنده که با تعصب در مورد محمد (ص) صحبت کرده است.»

پیامبر از نظر روسو، نمونه انسانی است که می‌داند چه می‌گوید. «رساله‌ای در باب منشأ زبان‌ها» جنبه‌ای از محمد (ص) را که تقریباً در متون فرانسه قرن هجدهم ناشناخته بود را آشکار می‌کند، یعنی فصاحت متقاعدکننده پیامبر. این ایده توسط شرح حال پیامبر تأیید می‌شود که بر

بلاغت کامل محمد (ص) تأکید می‌کند آنجا که می‌گوید: «خداوند به من فصاحت و بلاغت کلام را اعطا کرده است.» (روسو، ۱۹۹۰: ۵، ۱۸۷) آخرین نظر روسو در مورد پیامبر در قرارداد اجتماعی در سال ۱۷۶۲ یافت می‌شود. بنیانگذار اسلام یا به تعبیر او «فرزند اسماعیل» قانونگذار است. در بخش دوم، فصل هفتم این کتاب آمده است: «قانون یهودی هنوز پابرجاست و فرزند اسماعیل که ده قرن بر نیمی از جهان حکومت کرده است، امروز هم بر بزرگانی که به آنها موعظه می‌کرده صحبت‌هایش را نقل می‌کنند. در حالی که فلاسفه مغرور یا کور در او فقط "فریبکاری" را تشخیص دادند و از آن جهت نیز بر خود می‌بالند. او سیاستمدار واقعی و نابغه بزرگ و قدرتمند هنوز بر نهادهای ماندگار خود رهبری می‌کند.»

روسو همچنین در همان اثر بر عنصر مثبت دیگری از شخصیت محمد (ص) تأکید می‌کند که مانند بنیانگذار یک نظام سیاسی معتبر نشان داده شده است. روسو در بخش چهارم، فصل هشتم اعلام کرد: «محمد (ص) دیدگاه‌های بسیار درستی داشت، نظام سیاسی و حکومت خود را به خوبی به هم پیوند داد. خلفای جانشین او، دقیقاً این حکومت خوب را از او به ارث بردند، حکومتی که در آن به علم و روح همزمان اهمیت و مدارای مذهبی را بین مسلمانان و یهودیان و مسیحیان نشر می‌داد.»

این تصویر از پیامبر به عنوان قانونگذار پیش از او نیز در متون فرانسه قرن روشنگری دیده شده بود اما دیدگاهی که به تمدن مسلمان هرچند غیر مستقیم اشاره کند در فیلسوفان عصر روشنگری مثال بارزی نداشت. شخصیت پیامبر با غرب قرون وسطی گسست شدیدی را تجربه کرد. او دیگر فریبکار یا دجال نیست، بلکه به عنوان یک دولتمرد، قانونگذار است که در روسو و فیلسوفان دیگری مانند هولباخ می‌یابیم.

نتیجه‌گیری

گسست از تفکر غربی قرون وسطایی را که در برخی از فلاسفه قرن روشنگری وجود داشت موید وجود ارزش فلسفی بود که هدف آن نسبی‌سازی جزم‌های دینی و آن را صرفاً ناشی از تفاوت اقلیم یا تفاوت جغرافیایی و تاریخی دانسته است. هنگامی که روسو شخصیت محمد (ص) را در آثارش برجسته می‌کند، منظورش آن است که نسبت دین را نشان دهد. در کتاب «امیل» منتشر شده در سال ۱۷۶۲، که در همان سال هم در پارلمان پاریس محکوم شد، محمد (ص) را در ردیف موسی (ع) و عیسی (ع) قرار می‌دهد: «دو سوم از نسل بشر نه یهودی هستند، نه

محمّدی و نه مسیحی، و چه بسیار میلیون‌ها انسان که هرگز نام موسی، عیسی مسیح یا محمد (ص) را نشنیده‌اند.» (روسو، ۱۹۹۰: ۴، ۲۲۸) پیامبر یا بهتر بگوییم نسبیت دینی؟ درج نام محمد (ص) در میان دیگر اسامی پیامبران به منظور نشان دادن نسبیت اعتقادات است، در مقابل بینش مطلق دین، که قبل از روح فلسفی عصر روشنگری حاکم بود. بازنمایی شخص پیامبر در سخنان روسو، از منظر فلسفه روشنگری، در واقع همان نسبیت دین است. پس ذکر نام پیامبر در امیل برای تأکید بر این نسبیت دینی است:

«آیا به کسی که زودتر در رم به دنیا آمده تا آن کسی که در مکه به دنیا آمده، پاداش می‌دهند؟ او به دیگری می‌گوید محمد (ص) شاید است و دیگری به او می‌گوید محمد (ص) پیامبر خداست. هر یک از این دو اگر جا به جا می‌شدند آنچه را که دیگری تأیید می‌کند، اصلاح می‌کرد.» (روسو، ۱۹۹۰: ۴، ۵۵۵)

محتوایی که روسو در آن از بنیانگذار اسلام یاد می‌کند نشان می‌دهد، نویسنده مانند سایر فیلسوفان زمان خود به مقابله با مطلق‌گرایی کلیسای کاتولیک علاقه داشته است. در واقع او از محمد طرفداری نمی‌کند، بلکه کلامش در حمایت از یک ارزش فلسفی است.

«در قسطنطنیه، ترک‌ها دلایل خود را بیان می‌کنند، اما ما جرأت نمی‌کنیم که دلیل خود را بگوییم؛ در آنجا این نوبت ماست که سر خم کنیم. اگر ترک‌ها از ما برای محمد (ص) که به او اعتقاد نداریم، همان احترامی را که ما برای عیسی مسیح از یهودیانی که به او ایمان نداشتند می‌خواستیم، آیا ترک‌ها اشتباه می‌کنند؟» (روسو، ۱۹۹۰: ۴، ۶۲۱)

دیدرو نیز به مسئله نسبیت دین باور دارد. او در مقاله «بی‌مذهبی» در دایرةالمعارف می‌نویسد: «فرد فقط در جامعه‌ای بی‌دین است که یکی از اعضای آن است. مسلم است که در پاریس هیچ تنبیهی علیه یک محمّدی به دلیل عدم رعایت یکی از اصول دین محمد (ص)، و در قسطنطنیه علیه یک مسیحی به دلیل فراموش کردن عبادتش انجام نخواهد شد.» (کمپ، ۱۹۹۰: ۴۰)

او در کتاب دیگر خود به نام «تاریخ دو هند»، محمد (ص) را قانونگذاری همانند موسی (ع)، سلیمان (ع)، نوما^۱ و کنفسیوس می‌داند.

^۱ نوما پمپیلیوس، متولد ۷۵۳ قبل از میلاد و متوفای ۶۷۳ قبل از میلاد، دومین پادشاه روم بود که به جانشینی رومولوس برگزیده شد. نوما که از ۷۱۵ تا ۶۷۳ پیش از میلاد بر رُم فرمان می‌راند، در اصل از سائین‌ها بود و پادشاهی مذهبی و بنیادگذار بسیاری از کیش‌های رومی به‌شمار می‌آید.

در پایان باید به این نکته توجه کرد که تصویر پیامبر در برخی از نوشته‌های فیلسوفان نشان می‌دهد که اندیشه فرانسوی در قرن هجدهم با شخصیت محمد (ص) عجین بوده است. در این زمینه می‌توان چهار دلیل را ذکر کرد: یک، اینکه فیلسوفان، به ویژه ولتر، از طریق ذکر نام پیامبر، سنت مذهبی اروپا را در تنش بین فیلسوفان و نمایندگان ارتدکس دینی، به ویژه کاتولیک، زیر سوال می‌برند. دوم، اینکه شخص پیامبر، مثلاً در روسو و دیدرو، به عنوان سلاحی علیه جهان‌شمولی دینی به نفع نسبی بودن دین مطرح می‌شود. سوم، از نام گرامی پیامبر (ص) چنان که در چندین مقاله از دایرةالمعارف ذکر شده است، مانند مقالات «تعصب» نوشته آ. دلری و «یقین» نوشته ابه دو پراد، برای نکوهش تعصب مذهبی استفاده می‌شود. آخرین دلیل، چنانچه در آثار ولتر، دیدرو و برخی دایرةالمعارف‌نویسان یافت می‌شود، در مورد معجزاتی که به دروغ به محمد (ص) نسبت داده می‌شود برای مبارزه با معجزات قدیسان، عیسی مسیح، موسی که خلاف عقل تلقی می‌شدند، استفاده می‌شد. اما متأسفانه اغلب تنها جنبه منفی نشان داده شده تصویر پیامبر گرامی اسلام در آگاهی غربی باقی ماند و صراحت روشنگری در این زمینه تقریباً از بین رفته است. بدیهی است در اینجا، تنها می‌توان از سوءتفاهم‌های متقابل و از بین رفتن روح عقل و صراحت که جلوه‌های آن در قرن هجدهم فرانسه نمایان بود، تأسف خورد.

فهرست منابع:

۱. استاروبینسکی، ژان، مونتسکیو، پاریس: سوی، ۱۹۹۴.
۲. بایل، پییر، فرهنگ لغت تاریخ و انتقادی، ۴ جلد، آمستردام: بروئل، ۱۶۹۷.
۳. بولنویلیه، زندگی محمد (ص)، آمستردام، ۱۷۳۱.
۴. دیدرو، دالامبر، دایرةالمعارف یا فرهنگ لغت تعللی علوم، هنر و حرفه‌ها، ۱۷۸۰-۱۷۵۱.
۵. دیدرو، دی، مجموعه آثار، ۱۵ جلد، پاریس: بوکن، ۱۹۷۱.
۶. دیدرو، دی، نامه‌نگاری‌ها، ۱۴ جلد، پاریس: مینویی، ۱۹۷۰.
۷. روسو، ژان ژاک، مجموعه آثار، ۵ جلد، پاریس: کتابخانه پلئید، ۱۹۹۰.
۸. روسو، ژان ژاک، نامه‌نگاری‌ها، ژنو: موزه و موسسه ولتر، ۱۹۶۹.
۹. رولان، آ، مذهب محمدان، پاریس: لا‌های، ۱۷۲۱.
۱۰. کوندورسه، زندگی ولتر، پاریس، ۱۹۹۴.
۱۱. مونتسکیو، رسالات، پاریس: کتابخانه پلئید، ۱۹۵۲.
۱۲. مونتسکیو، مجموعه آثار، پاریس: کتابخانه پلئید، ۱۹۵۱.
۱۳. مونتسکیو، نامه‌های ایرانی، پاریس: گالیمار، ۱۹۷۳.
۱۴. هربله، بارتلمی، کتابخانه شرقی، ماستریخت، ۱۷۸۰-۱۷۷۶.
۱۵. ولتر، رساله در باب اخلاقیات، پاریس: گارنیه، ۱۹۶۳.
۱۶. ولتر، فرهنگ لغت فلسفی، پاریس: گالیمار، ۱۹۹۴.
۱۷. ولتر، مجموعه آثار، پاریس: اشت، ۱۸۶۶.

۱۸. ولتر، ملانژ، پاریس: کتابخانه پلئید، ۱۹۶۱.

۱۹. ولتر، مذهب ولتر، نیزه، پاریس، ۱۹۶۹.